



تحلیلی بر آینده روابط چین و ایالات متحده

پایان هژمونی و آغاز رئالیسم تهاجمی آمریکا



سید مهدی طالبی

روژنامه‌نگار

هژمون یا همان قدرت حاکم در دوبره، بیشترین خشونت و توان تهاجمی خود را به کار می‌گیرند؛ بار نخست برای رسیدن به جایگاه ابرقدرتی و بار دیگر برای عدم واگذاری جایگاه به رقیب. آمریکا هم برای تبدیل شدن به هژمون، این روش را برگزید. این کشور در جنگ جهانی دوم، پس از بمباران اتمی دو شهر ژاپن، سرنوشت جنگ را مشخص کرد و تبدیل به قدرت بلامنازع آن روز و هژمون شد. از یک دهه پیش که آمریکا دچار افول شده و قدرت‌های نوظهور در حال پیشسی گرفتن هستند، واشنگتن یک‌بار دیگر ناچار به استفاده از خشونت شده است. رفتارهای تهاجمی این کشور در برابر چین، ژاپن، ایران و حتی شریک راهبردی‌اش (رویا) نشان از تثبیت گزاره افول آمریکا دارد. این موضوع در تازه‌ترین اظهارنظر رهبر معظم انقلاب نیز بارها مطرح شده است. حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای روز یکشنبه و در آستانه ۱۳ آبان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی در دیدار هزاران نفر از دانش‌آموزان و دانشجویان سراسر کشور، با اشاره به استمرار خصومت عمیق آمریکا با ملت ایران از کودتای ۱۳۳۲ تاکنون تاکید کردند: «آمریکای گرگ‌صفت البته ضعیف‌تر اما وحشی‌تر و وقیح‌تر شده است.» جمله‌ای که شاید بتوان کلیدی‌ترین کلمات آن را «ضعیف‌تر» و «وحشی‌تر» شدن آمریکا نسبت به گذشته دانست، کلمه اول نشانه‌ای از افول قدرت آمریکا و کلمه دوم اشاره‌ای است به تلاش‌های آمریکا برای حفظ قدرت و جایگاه پیشین خود در جهان. باید دید آنچه به‌عنوان افول آمریکا از آن یاد می‌شود، چقدر با واقعیت‌های این کشور همخوانی دارد.

افول اقتصادی و نظامی

آمارهای جهانی نشان می‌دهد آمریکا در حال از دست‌دادن تمام مزیت‌هایی است که به‌وسیله آن قدرت حاکم بر دنیا شد. این کشور در عرصه اقتصادی گرچه هنوز حرف اول را می‌زند اما بر اساس پیش‌بینی شرکت چندملیتی خدمات مالی و بانکی «استاندارد چارترد»، چین بر پایه برابری قدرت خرید و تولید ناخالص داخلی (ارزش کالا و خدماتی که در یک سال از سوی کشوری ایجاد می‌شود)، سال ۲۰۲۰ بزرگ‌ترین اقتصاد جهان می‌شود. این تنها چین نخواهد بود که آمریکا را پشت سر می‌گذارد. طبق این پیش‌بینی، تا سال ۲۰۳۰، هند در جایگاه دوم و آمریکا در جایگاه سوم اقتصاد دنیا خواهد ایستاد.

در حوزه نظامی نیز چین به‌سرعت در حال طراحی تسلیحات جدید و تجهیز ارتش خود با آنهاست. ساخت جنگنده‌های رادار گریز نسل پنجم، ژ۰۲۰ و ز۰۳۱، به آب انداختن دو ناو هواپیمابر، ساخت ناوشکن‌های قدرتمند تایپ ۵۵ و ۵۴، قدرتی فراینده را برای ارتش چین ایجاد کرده است. سال جاری میلادی اندیشکده غیرانتفاعی رند (RAND) که در حوزه سیاست‌های جهانی فعالیت می‌کند، اعلام کرد که چندین سناریوی شبیه‌سازی برای جنگ جهانی سوم را اغلب با پشتیبانی پنتاگون و برای سنجش آمادگی نیروهای آمریکایی در جنگ در برابر دیگر ابرقدرت‌های نظامی جهان به اجرا درآورده است اما مشاهده کرده که آمریکا در این شبیه‌سازی‌ها و در هر سناریویی بعد از سناریوی دیگر متحمل شکست‌های سنگین شده است. دیوید اوکمانک، محقق اندیشکده رند در سخنرانی در «مرکز امنیت آمریکایی جدید» گفت: «در شبیه‌سازی‌های ما هنگامی که در برابر روسیه و چین می‌جنگیم نیروهای «آمریکا» مغلوب می‌شوند. این مانورهای شبیه‌سازی شده هرچند به صورت فرضی برگزار شده اند اما هشدار می‌دهند نظم جهانی که آمریکا برای بیش از یک قرن برای دفاع از آن مبارزه کرده با خطر روبه‌رو است.» علاوه بر این، کمیسون راهبرد دفاع ملی در آمریکا که از سوی کنگره به‌منظور ارزیابی راهبرد دفاع ملی آمریکا تعیین شده است در گزارش ماه نوامبر ۲۰۱۷ نوشت: «اگر آمریکا وارد جنگ با روسیه در بالتیک یا جنگ با چین بر سر تایوان شود آمریکایی‌ها با شکست نظامی قطعی روبه‌رو می‌شوند.»

در حوزه سیاسی نیز چین با حضور در سازمان‌های بین‌المللی، ایجاد ائتلاف‌ها و برنامه‌های اقتصادی مشارکتی با کشورها و مجموعه‌های منطقه‌ای، نفوذ زیادی را در حوزه سیاسی برای خود فراهم آورده است؛ به‌گونه‌ای که این کشورها با ایجاد روابط اقتصادی گسترده با چین و وابستگی اقتصادی به این کشور دیگر در گروه‌بندی‌های ضدپکن حضور نخواهند داشت. چین اما تنها معضل آمریکادر حوزه‌های نامبرده نیست. هند، روسیه و کشورهای دیگری مانند برزیل نیز به سرعت در حال پیشرفت هستند.

چین و آمریکا در تله توسیدید؟

آمریکا هژمونی در حال سقوط است و در مقابل چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور در پی اشغال جایگاه نخست دنیااست. در تاریخ همواره هژمون‌ها و قدرت‌های نوظهور دچار یک تقابل خطرناک شده‌اند. «توسیدید»، پدر و بنیانگذار تاریخ دو هزار و ۵۰۰ سال پیش، درباره جنگی که یونان کلاسیک را نابود کرد، جمله معروفی دارد: «قدرت گرفتن آتن و ترس از تزریق آن در اسپارتا بود که جنگ را ناگزیر کرد.» این گفته او در تاریخ بارها و بارها رخ داده و اوج‌گیری یک طرف با واکنش طرف دیگر که خود را قدرتمندتر و بلامنازع می‌داند، دو طرف را به یک جنگ کشانده است. «گراهام الیسن»، استاد دانشگاه هاروارد این درگیری را «تله توسیدید» می‌نامد. او می‌گوید تله توسیدید «دینامیک خطرناکی است و موقعی رخ می‌دهد که یک قدرت نوظهور قدرت حاکم را تهدید می‌کند- مثل آتن با آلمان صد سال پیش، یا چین امروز- و تأثیرشان بر اسپارتا یا بریتانیای صد سال پیش،

با آمریکای امروز. بر اساس مطالعات صورت گرفته در نزدیک به ۶ قرن اخیر، قدرت‌های حاکم (هژمون) و قدرت‌های نوظهور، در ۱۶ مورد با یکدیگر درگیری داشته‌اند که ۱۲ مورد آن به جنگ ختم شده است. نکته قابل توجه اینجاست که در چهار موردی که جنگی بین دو طرف درنگرفته، سه مورد آن به دوره پس از جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد. در این دوره هم هژمون و هم قدرت‌های نوظهور دارای توانمندی هسته‌ای بودند. در صورت درگیری میان قدرت‌های هسته‌ای و هدف قرار دادن متقابل خاک یکدیگر با سلاح‌های هسته‌ای، هر دو طرف جنگ نته‌نبا بازنده به حساب آمده بلکه احتمال محو شدن آنها از روی زمین نیز وجود دارد. این احتمالی است که در مناقشه میان آمریکا و چین به‌عنوان هژمون و قدرت نوظهور نیز وجود دارد. هر دو کشور مسلح به پیشرفته‌ترین سلاح‌های اتمی و هیدروژنی هستند که شامل طیف وسیعی از موشک‌های اتمی با الاستیک و کروزی می‌شود و همزمان توسط زیردریایی‌های حامل سلاح‌های اتمی نیز تقویت شده‌اند. هرگونه جنگی میان آمریکا و چین نابودی را برای هر دو کشور دربرخواهد داشت. پس تله نابودکننده «جنگ هسته‌ای» مانع از افتادن هر دو قدرت در «تله توسیدید» می‌شود. اما این مساله در اینجا از حوزه درگیری با چین فراتر و عام‌تر است. آمریکا نه‌تنها با چین که با هیچ کشور دارای توانمندی تسلیحات‌آمی ای وارد تقابل نظامی نخواهد شد.

جنگ با کشورهای غیرهسته‌ای؟

تبعات جنگ با کشورهای دارای تسلیحات هسته‌ای آنقدر بزرگ است که آمریکا هیچ‌گاه به آب فکر هم نمی‌کند. اما درباره کشورهای فاقد برنامه تسلیحاتی اتمی هم این موضوع صدق می‌کند؟ به‌طور حتم خیر. به‌ویژه اگر این کشورها در فاصله بسیار دوری از خاک آمریکا مستقر باشند. اما چرا آمریکا پس از جنگ عراق، در هیچ جنگی به کیفیت جنگ عراق حضور نداشته است؟ گفت‌وگوی تلفنی دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا و جیمی کارتر رئیس‌جمهور اسبق این کشور، به‌خوبی دلیل این وضعیت را مشخص می‌کند. آن‌گونه که کارتر گفته، ترامپ با او تماس می‌گیرد و از پیشسی گرفتن چین از ایالات متحده ابراز نگرانی می‌کند. کارتر به ترامپ می‌گوید دلیل عقب‌افتادگی آمریکا از چین این است که «آمریکادر سال‌های گذشته چندین هزار میلیارد دلار صرف جنگ کرده؛ درحالی که چین این پول‌ها را در پروژه‌هایی مثل خطوط راه‌آهن پرسرعت سرمایه‌گذاری کرده است.»

در حال حاضر در دنیا کشوری همچون عراق یافت نمی‌شود که چندهده تحت شدیدترین تحریم‌های بین‌المللی باشد و تسلیحات نظامی‌اش را معدوم کرده باشد. از سوی دیگر آمریکا هم کشوری نیست که همچون سال ۲۰۰۳ در اوج اقتدار باشد. با همین شرایط عراق، واشنگتن در دو جنگ عراق و افغانستان هفت تریلیون دلار هزینه کرد؛ هزینه‌ای که به‌نظر اکثریت سیاستمداران کهنه‌کار آمریکایی کمر هژمونی آمریکا را شکست.

تجربه‌زبان بار افغانستان و عراق، آمریکا را در طول کمتر از دو دهه گذشته ناچار کرده خوششتن داری بیشتری از خود نشان دهد و وارد هیچ نبرد طولانی مدتی نشود. آمریکا در حال حاضر در حیطا خلوتش هم نمی‌تواند دست به اقدام نظامی ولو کوچک و جزئی بزند. ونزوئلا، کشوری که رسماً در منطقه تحت نفوذ سنتی واشنگتن قرار دارد، نمونه واضحی برای درک ناتوانی نظامی آمریکا است. رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور، وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی آمریکا بارها از اقدام نظامی در ونزوئلا گفته‌اند اما هیچ‌گاه دست به چنین اقدامی نزده‌اند. درباره ایران که تقریباً در تمامی اسناد راهبردی سیاست خارجی و نظامی آمریکا به‌عنوان یک تهدید تلقی می‌شود، خویشتن داری آمریکایی‌ها شدیدتر است. چراکه آنها به‌خوبی می‌دانند اقدام نظامی، آنها را چند سال درگیر خود خواهد کرد و این همان اشتباهی است که آمریکا در دو دهه گذشته انجام داده و فرصت ظهور چین را فراهم کرده است. اگر تا همین چند سال پیش، روسای جمهور آمریکا از جمله تهدیدآمیز «همه‌گزین‌ه‌ها روی میز است» علیه ایران استفاده می‌کردند، در دولت فعلی حتی زدن پهلپاد آمریکایی، نتوانسته به آمریکا جسارت اقدام نظامی را بدهد.

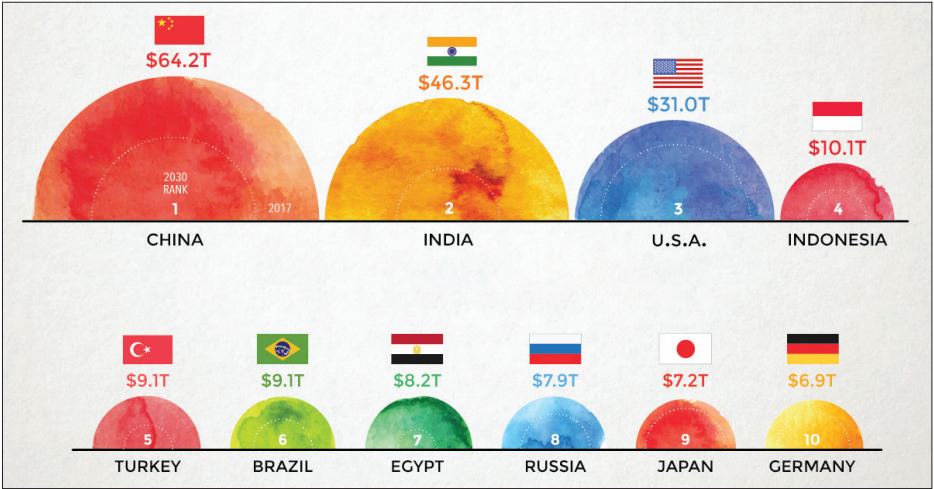
جایگزین جنگ

آمریکا از درگیری نظامی با کشورهای دارای سلاح‌های هسته‌ای و حتی کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای خودداری می‌کند. به‌طور حتم این کشور نمی‌تواند منتظر بماند و فرو ریختن هژمونی‌اش را نظاره کند. اما راهکار آمریکا برای هژمون ماندن چیست؟ آمریکا امکان رقابت با قدرت‌های نوظهور جهانی و منطقه‌ای را ندارد و بر همین اساس تلاش می‌کند مانع ظهور هژمون جهانی و هژمون‌های منطقه‌ای در سراسر جهان شود. آمریکا برای این مقصود باید از راهکارهایی غیر از درگیری مستقیم نظامی استفاده کند.

آمریکا برای برخورد با رقبای خود یک دستورالعمل کلی دارد و تقریباً با تمامی قبایش با یک‌نسخه واحدمقابله می‌کند. «تلاش برای تجزیه‌طلبی (با استفاده از نیروهای نیابتی) و آشوب‌های



سیاسی در داخل»، «ایجاد پایگاه‌های نظامی در اطراف خاک کشور رقیب»، «ایجاد مزاحمت دریایی در دریاهای اطراف» و درنهایت «تحریم و جنگ تجاری» راهبرد مقابله با کشورهای است که در سرشان هوای هژمون شدن دارند. این راهبردها ترتیب زمانی ندارند اما هر چهار مورد چارچوب‌های اصلی برنامه آمریکا برای برخورد با سه رقیب برجسته خودش یعنی چین، روسیه و ایران هستند. در پرونده چین، آمریکا از تجزیه‌طلبان «اویغور» در استان سین کیانگ حمایت کرده و مقامات این کشور دائماً به این موضوع دامن می‌زنند. از استقلال تایوان به‌عنوان بخشی از چین واحد استقبال کرده و حتی دو میلیارد دلار به این کشور سلاح فروخته است. در درگیری‌های هنگ‌کنگ نقش موثری ایفا کرده و حتی با سران معترضان در تماس بوده است. پایگاه‌های خود در اقیانوسیه را تقویت کرده و در دریای چین جنوبی نیز



پیش‌بینی بزرگی اقتصادها در ۲۰۳۰

سرنوشت نزاع قدرت‌های حاکم و قدرت‌های نوظهور					
ردیف	بازه زمانی	قدرت نوظهور	قدرت حاکم (هژمون)	دامنه	نتیجه
۱	قرن پانزدهم	اسپانیا	پرتغال	امپراتوری جهانی و تجارت	بدون جنگ
۲	نیمه اول قرن شانزدهم	هابسبورگ	فرانسه	قدرت زمینی در اروپای غربی	جنگ
۳	قرن ۱۶ و ۱۷	امپراتوری عثمانی	هابسبورگ	قدرت زمینی در اروپای مرکزی و شرقی؛ نیروی دریایی در مدیترانه	جنگ
۴	نیمه اول قرن ۱۷	سوئد	هابسبورگ	قدرت زمینی و دریایی در اروپای شمالی	جنگ
۵	اواسط تا اواخر قرن ۱۷	انگلیس	هلند	امپراتوری جهانی، نیروی دریایی و تجارت	جنگ
۶	اواخر قرن ۱۷ تا اواسط قرن ۱۸	بریتانیا	فرانسه	امپراتوری جهانی و قدرت زمینی در اروپا	جنگ
۷	اواخر قرن ۱۸ تا اوایل قرن ۱۹	فرانسه	بریتانیا	قدرت زمینی و دریایی در اروپا	جنگ
۸	میانه قرن ۱۹	روسیه	بریتانیا و فرانسه	نفوذ امپراتوری جهانی در آسیای مرکزی و مدیترانه شرقی	جنگ
۹	میانه قرن ۱۹	آلمان	فرانسه	قدرت زمینی در اروپا	جنگ
۱۰	اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰	ژاپن	روسیه و چین	قدرت زمینی و دریایی در آسیای شرقی	جنگ
۱۱	اوایل قرن بیستم	آمریکا	بریتانیا	تسلط اقتصادی جهانی و برتری دریایی در نیمکره غربی	بدون جنگ
۱۲	اوایل قرن بیستم	آلمان	روسیه، بریتانیا و فرانسه	قدرت زمینی در اروپا و قدرت دریایی در جهان	جنگ
۱۳	میانه قرن بیستم	آلمان	شوروی، بریتانیا و فرانسه	قدرت زمینی و دریایی در اروپا	جنگ
۱۴	میانه قرن بیستم	ژاپن	آمریکا	قدرت دریایی و نفوذ در منطقه آسیا و اقیانوس آرام	جنگ
۱۵	۱۹۸۰-۱۹۹۰	آمریکا	شوروی	قدرت جهانی	بدون جنگ
۱۶	از ۱۹۹۰ تا حال حاضر	آلمان	بریتانیا و فرانسه	نفوذ سیاسی در اروپا	بدون جنگ
۱۷	از ۲۰۱۶ تا حال حاضر	چین	آمریکا	تسلط اقتصادی، سیاسی و نظامی بر جهان	بدون جنگ

دخالت‌هایی داشته و حتی تلاش کرده تا ائتلافی از متحدانش در منطقه شرق چین علیه قدرت دریایی چین ایجاد کند. آخرین ابزار آمریکا برای مهار چین، جنگ تجاری است که دونالد ترامپ با این کشور آغاز کرده است.

از پایان تاریخ تا رئالیسم تهاجمی

افول آمریکا به‌عنوان قدرت حاکم بر دنیا و رشد قدرت‌های نوظهوری همچون چین، روسیه، هند و... نشان‌دهنده پایان هژمونی آمریکا بر جهان و شکست الگوی «لیبرال دموکراسی» است. برخی تحلیلگران معتقدند تجاوز نظامی آمریکا به غرب آسیا راهکاری برای جلوگیری از افول آمریکا بود اما گیر افتادن در باتلاق منطقه، باعث سرعت گرفتن شکست هژمونی آمریکا شد. همین وضعیت سبب شد فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز آمریکایی سال ۲۰۰۸ ر گفت‌وگو با مجله نیوزویک به‌طور تلویحی بگوید اشغال نظامی عراق، در حقیقت با اصل «پایان تاریخ» در ستیز است. «پایان تاریخ» نظریه‌ای است که فوکویاما سال ۱۹۹۲ یعنی همان سالی که استادش ساموئل هانتینگتون نظریه «برخورد تمدن‌ها» را ارائه کرد، با استناد به فروپاشی شوروی در پایان جنگ سرد، درباره آن کتاب نوشت. او در کتاب «پایان تاریخ و آخرین بازمانده» «لیبرال دموکراسی» آمریکایی را صورت نهایی حکومت انسان و نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت خواند. فوکویاما ۲۶ سال بعد در سپتامبر ۲۰۱۸ برای فارین افرز نوشت که انباشت ثروت و نابرابری در کشورهای توسعه‌یافته، بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ آمریکا، بیکاری گسترده و... منجر

به زیر سؤال رفتن «الگوهای لیبرال دموکراسی» و عقب‌نشینی دموکراسی در بسیاری از مناطق جهان شده است. او چندی بعد، در میانه مذاکرات برگزینی اتحادیه اروپا با بریتانیا، به جرج ایتون از ضرورت بازگشت سوسیالیسم گفته بود و به لیبرال‌ها هشدار داده بود که «فکر نکنند لیبرال دموکراسی پایان جدید تاریخ است.» فوکویاما از آثار فاجعه‌بار استقلال بازار که در زمان ریگان و تاجر آغاز شد، سخن گفته بود؛ با این حال تنها رقیب برای لیبرال دموکراسی «ام‌دل کاپیتالیستی دولتی چین» دانسته‌بود. برخی اندیشمندان معتقدند سخنان فوکویاما را نباید چرخشی از لیبرال دموکراسی به سوسیالیسم تلقی کرد بلکه باید آن را ابیداری از «روای مطلق لیبرالیسم» و حرکت به سمت نوعی «رئالیسم» (واقع‌گرایی) دانست. نظریات رئالیستی عمدتاً پس از ناکامی نظریه‌های لیبرالیستی در تبیین و تحلیل رویدادها و تحولات نظام بین‌الملل، در عرصه‌تئوریک روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفتند. به نظر می‌رسد رئالیسمی که در آمریکا و به‌ویژه در دولت ترامپ مورد توجه است، «رئالیسم تهاجمی» است که نخستین بار توسط «جان مرشایمر»، استاد روابط بین‌الملل آمریکایی مطرح شد. بر اساس این نظریه، نخستین و اصلی‌ترین هدف قدرت‌های بزرگ تضمین بقا و تنها راه مقابله با تهدیداتی که متوجه بقای کشورهاست به حد اکثر رساندن قدرت‌شان است. به عبارت ساده‌تر مرشایمر معتقد است برای بازگشت به اوج اقتدار، باید به کشور بازگشت و در تمامی زمینه‌ها قدرتمند شد و پس از آن منافع جهانی را دنبال کرد. اما به نظر می‌رسد اوضاع در داخل آمریکا هم آنچنان نیست که بتوان به سادگی آن را ترمیم کرد. روایت بدون‌روشت آمریکارامی‌توان در کتاب «انقلاب‌ما» آینده‌ای که باید به آن اعتقاد داشت» یافت. سندرز در این کتاب که یک هفته پس از آغاز ریاست‌جمهوری ترامپ منتشر شد، از «غلبه بر الیگارش‌ی با حکومت معدودی از ثروتمندان» سخن گفته است. او غلبه الیگارش‌ی‌ها را باعث رویگردانی مردم از حکومت دانسته و گفته که «در انتخابات ۲۰۱۴، ۸۰ درصد از جوانان و اکثریت بزرگی از آمریکایی‌ها کم‌درآمدی را ندانند. این تعداد رای داده‌ند، کمترین درصد از زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۲۰۱۴ بود.» او سپس می‌پرسد که «مردم چرا ای نمی‌دهند؟» و خود در پاسخ می‌گوید: «چون اعتقادی به این ندارند که دولت نماینده منافع آنان است.» او از زوال طبقه متوسط آمریکا گفته و با اشاره به آمار و ارقام دقیق، شفاف در حال وسعت فقیر و غنی در آمریکا را تشریح کرده است. «امروز نابرابری درآمد و ثروت‌مان از هر کشور دیگر دنیا بیشتر است و فاصله طبقاتی از دهه ۱۹۲۰ تاکنون خیلی زیادت‌ر از هر زمان دیگری است.»

سندرز مشکلات را فقط محدود به غلبه الیگارش‌ی یا شکاف بزرگ طبقاتی و زوال طبقه متوسط نمی‌داند. او از بحران‌های مختلف آمریکا سخن می‌گوید. یکی از این بحران‌ها «زیرساخت‌های روبه زوال» است: «در سراسر آمریکا زیرساخت‌هایمان در حال فروپاشی‌اند. هر روز از زروی پل‌هایی عبور می‌کنیم که در حال فروپاشی‌اند و از جاده‌هایی عبور می‌کنیم که ناهمواری‌های غیرقابل تحمل دارند.» او می‌نویسد: «آمریکا امروزه فقط ۲/۴ درصد از تولید ناخالصش را صرف بازسازی زیرساخت‌هایش می‌کند؛ کمترین در ۲۰ سال اخیر. اروپا بیش از دو برابر ما از تولیدات ناخالص ملی‌اش برای بازسازی زیرساخت‌ها استفاده می‌کند و چین چهاربرابر بیش از ما.» سندرز به بحران‌های اجتماعی امروزه آمریکا نیز اشاره کرده است. آنطور که او نوشته است «در آمریکا بیش از تمام کشورهای جهان زندانی وجود دارد. ما سالیانه ۸۰ میلیارد دلار هزینه حبس آمریکایی‌هایی را می‌پردازیم که اکثریت‌شان آفریقایی-آمریکایی، لاتین‌تبار و بومی‌های آمریکایی هستند.»

به گفته سندرز پروسه سیاسی آمریکاییساری از مردم را سرخورده کرده است و آنها دیگر نمی‌خواهند در انتخابات شرکت کنند، چراکه اعتقادی به نتایجی که از واشنگتن حاصل می‌شود، ندارند. آمریکا و الگوی سیاسی‌اش نه در جهان و نه حتی در داخل کشورش هواداری ندارد. سردرگمی تصمیم‌گیران واشنگتن در‌ساره آینده، آنها را به رفتارهای تهاجمی و وحشی‌تر از قبل واداشته است.